

دفاع از الزام آوری بودن توافق فرضی در نظریه عدالت رالز

امید کریمزاده*

چکیده

مفهوم وضعیت نخستین از نظر روش شناختی، مهم ترین بخش نظریه رالز درباره عدالت به شمار می آید. از سوی دیگر، مناقشه برانگیزترین بخش مفهوم وضعیت نخستین مفهوم توافق فرضی است. این مقاله می کوشد با تبیین جایگاه توافق فرضی در وضعیت نخستین نشان دهد که می توان از الزام آوری بودن توافق فرضی در مقابل برخی انتقادات دفاع کرد. یکی از راه های دفاع از الزام آوری بودن توافق فرضی در مقابل انتقاد «استدلال شباهت» این است که الزام آوری بودن توافق فرضی از طریق استناد به دلایل مستقل دیگری که برای دو طرف توافق پذیرفتنی هستند توضیح داده شود. این شیوه دفاع به تمایز میان پرده بی خبری ضخیم و پرده بی خبری نازک نیز مربوط می شود و می توان آن را به عنوان دلیلی برای ترجیح اولی به دومی در نظر گرفت. در این مقاله پس از تبیین مفهوم وضعیت نخستین و توافق فرضی، نخست با اشاره به تمایز پرده بی خبری ضخیم و نازک، دلایل رالز را برای انتخاب پرده بی خبری ضخیم توضیح داده ام. سپس به این پرسش پرداخته ام که آیا توافق فرضی به خودی خود الزام آور است یا نه و آن گاه با ارائه استدلال شباهت، از پاسخ منفی به این پرسش دفاع کرده ام. در ادامه پس از شرح انتقاد دُورکین به الزام آوری بودن توافق فرضی نشان داده ام که در مواردی می توان توافق فرضی را به لحاظ شهودی الزام آور دانست. هسته اصلی تبیین فوق وجود دلالتی است که برای دو طرف توافق فرضی پذیرفتنی هستند.

کلیدواژه ها

وضعیت نخستین، توافق فرضی، نظریه عدالت، جان رالز، دُورکین.



مقدمه

مفهوم وضعیت نخستین (original position) و استدلال آن را که برآمده از مفهوم توافق فرضی است می‌توان قلب نظریه رالز درباره عدالت به‌شمار آورد. بنابر ادعای رالز هنگامی که افراد در وضعیت نخستین قرار می‌گیرند و شرایط آن را می‌پذیرند و در آن شرایط درباره اصول عدالتی که باید بر ساختار پایه جامعه حاکم باشد وارد بحث می‌شوند، وضعیت آنان را می‌توان منصفانه نامید. وجود این وضعیت منصفانه موجب می‌شود اصولی که در این شرایط بر آنها توافق می‌شود، اصولی عادلانه باشند. با این همه نباید پنداشت که برای دستیابی به اصول عدالت منصفانه افراد جامعه باید به شکل بالفعل در وضعیت نخستین قرار بگیرند و در عمل بر روی اصول معینی توافق کنند. رالز بارها تأکید می‌کند که وضعیت نخستین از نظر او وضعیتی فرضی (hypothetical) است؛ به این معنا که اگر افراد متعارف و معقول در آن شرایط قرار می‌گرفتند، بر روی آن اصول توافق می‌کردند. به گفته رالز: «انتخابی که افراد معقول در این شرایط فرضی و با آزادی برابر انجام می‌دهند، ... اصول عدالت را معین می‌کند» (Rawls, 1999: 11). او تأکید می‌کند که «وضعیت نخستین وضعیتی تماماً فرضی است» (ibid.: 19).

مفهوم وضعیت نخستین و توافقی که قرار است در آن حاصل شود، نظریه عدالت رالز را در شمار نظریه‌های قرارداد گرایانه (contractualist) در تاریخ فلسفه سیاسی قرار می‌دهد. نظریه‌های سیاسی لاک، کانت و روسو از جمله مهم‌ترین نظریه‌های قرارداد گرایانه در فلسفه سیاسی به‌شمار می‌آیند. چنان‌که از نام این نوع نظریه‌ها برمی‌آید می‌توان گفت مهم‌ترین ویژگی مشترک آنان این است که اخلاقی بودن یا عادلانه بودن اصول مورد نظر خود را بر توافق جمعی روی آن اصول بنا می‌کنند (Ashford & Mulgan, 2012). می‌توان در این باره بحث کرد که توافق مورد نظر فیلسوفان قرارداد گرا از نوع توافق بالفعل بوده است یا توافق فرضی، ولی اشاره شد که رالز به تصریح می‌گوید که توافق مورد نظر او را باید توافق فرضی دانست.^۱ فرضی بودن

۱. رالز تأکید می‌کند که کانت هم توافق مورد نظر خود را فرضی می‌دانسته است (Rawls, 1999: 11).



توافق برآمده از وضعیت نخستین، استدلال رالز را به نوعی آزمایش فکری (thought experiment) شبیه می‌کند. در واقع استدلال برآمده از وضعیت نخستین را باید به همراه استدلال «کامیون تامسون و فوت» (Foot, 2002 & Thompson, 1985: part, I. 47, 52) و «سفر تفریحی جی. ای. کوئن» (Cohen, 2009). «ماشین تجربه نوزیک» (Nozick, 1974) و مواردی دیگر از مهم‌ترین استدلال‌های مبتنی بر آزمایش فکری در فلسفه دانست.

یکی از دلایل اهمیت مفهوم وضعیت نخستین و توافق فرضی این است که این مفاهیم برای بررسی موضوع‌های و مسائل مربوط به عدالت نوعی دیدگاه عینی (objective point of view) فراهم می‌کنند. عینی بودن یک دیدگاه به این بازمی‌گردد که آن دیدگاه جانب‌دارانه نباشد یا بر اساس منافع فرد یا گروه خاصی در جامعه اتخاذ نشده باشد. به بیان دیگر، مهم‌ترین ویژگی دیدگاه عینی آن است که ملاحظه‌های اخلاقی نامربوط (مانند ثروت، طبقه اجتماعی و استعداد) را کنار بگذارد و بتواند از نقطه‌ای بی‌طرف درباره مسائل سیاسی و اخلاقی مانند عدالت و حق داوری کند. رالز ادعا می‌کند که مفهوم وضعیت نخستین چنین دیدگاه بی‌طرفانه‌ای را در اختیار او می‌گذارد. بی‌طرفانه بودن شرایط وضعیت نخستین از طریق ابزار پرده بی‌خبری (the veil of ignorance) تحقق می‌یابد. فرض بر این است که افرادی که قرار است در وضعیت نخستین بر سر اصول مشخصی درباره عدالت به توافق برسند، در پشت پرده بی‌خبری قرار دارند؛ به این معنا که این افراد هیچ اطلاعی درباره وضعیت واقعی خودشان در جامعه ندارند؛ به بیان دیگر، آنها نمی‌دانند که در کدام طبقه اجتماعی قرار دارند، چقدر ثروت دارند، از چه استعدادهای طبیعی برخوردارند، چه شغلی دارند و کدام گروه‌های اجتماعی از آنان حمایت می‌کنند. می‌توان گفت این افراد هیچ داده‌ای در اختیار ندارند که بر اساس آن بتوانند وضعیت خودشان را در جامعه مشخص کنند و منافع خود را حدس بزنند. در واقع پرده بی‌خبری مانع از آن می‌شود که کسی بتواند با تشخیص منافع خود به‌عنوان یک فرد یا گروه بر تصور خاصی

۱. برای آگاهی از ویژگی‌های آزمایش فکری خوش‌ساخت و فهرستی از مهم‌ترین این آزمایش‌ها در فلسفه نک: (Blau, 2017 in: Brownlee & Stemplowska, 2017).





از عدالت اصرار کند. این بی‌خبری و مستقل بودن از منافع افراد، تضمین‌کننده بی‌طرفانه بودن وضعیت نخستین و در نتیجه تضمین‌کننده عادلانه بودن اصولی است که در شرایط وضعیت نخستین مورد توافق فرضی افراد قرار می‌گیرد.

نکته مهم درباره وضعیت نخستین این است که رالز افزون بر موارد پیش گفته درباره پرده بی‌خبری، مورد دیگری را نیز به آنها می‌افزاید. مطابق این شرط اخیر افرادی که پشت پرده بی‌خبری قرار دارند نمی‌دانند که تلقی آنها به عنوان فرد یا گروه از مفهوم خیر (good) در زندگی چیست. به بیان دیگر، این افراد نمی‌دانند هنگامی که در جامعه قرار بگیرند زندگی خود را بر اساس چه مفهومی از خیر سامان می‌دهند، چه اهدافی برای زندگی خویش برمی‌گزینند و چه اموری را در زندگی ارزش‌مند (خوب) تلقی می‌کنند (Rawls, 1999: 11). به نظر می‌رسد که اگر افراد واجد چنین داده‌هایی باشند، به سوی انواعی از اصول عدالت خواهند رفت که با تلقی خودشان از مفهوم خیر سازگاری داشته باشد یا در خدمت تحقق آن قرار بگیرد، اما از آنجا که می‌توان با اطمینان فرض کرد که افراد مختلف درباره اینکه چه مفهومی از خیر باید بر زندگی حاکم باشد یا اینکه چه اموری در زندگی باید ارزش‌مند تلقی شوند، اختلاف‌نظرهای اساسی دارند، توسل به مفهوم خاصی از خیر مانع توافق افراد بر روی اصول مشخصی درباره عدالت خواهد شد.

از آن گذشته حتی اگر داده‌های مربوط به مفهوم معینی از خیر یا ارزش در زندگی تنها در اختیار یکی از دو طرف حاضر در وضعیت نخستین باشد و او بتواند با استناد به آن مفهوم خیر تلقی خاصی از عدالت را پیشنهاد کند و با دیگران بر روی آن به توافق برسد، اصل عدالت مورد توافق فاقد جنبه بی‌طرفانه خواهد بود، زیرا از دیدگاهی جانب‌دارانه حاصل شده است و در نتیجه ناعادلانه خواهد بود. بنابراین به نظر می‌رسد می‌توان پذیرفت اگر افرادی که در وضعیت نخستین در پشت پرده بی‌خبری قرار دارند بتوانند بر اصول معینی درباره عدالت توافق فرضی حاصل کنند، اصول مورد نظر منصفانه و در نتیجه عادلانه خواهد بود و افراد پس از اینکه وارد جامعه شدند ملزم خواهند بود آن اصول را بپذیرند و درباره دیگران نیز رعایت کنند.

۱. یک تمایز: پرده بی خبری ضخیم یا نازک

پرده بی خبری مفروض رالز همه اطلاعات مربوط به حاضران در وضع نخستین و نیز دیگر افراد جامعه را از چشم آنها پنهان می کند. افزون بر این، اطلاعات مربوط به شرایط تاریخی و فرهنگی جامعه، منابع و ثروت جامعه، جمعیت آن و ... نیز پشت پرده بی خبری قرار می گیرند. رالز تصریح می کند که هیچ یک از این داده ها به توافقی که قرار است درباره اصول حاکم بر ساختار پایه ای جامعه انجام شود، مربوط نیست.^۱ به این ترتیب، می توان شرایط مورد نظر رالز را پرده بی خبری ضخیم (thick veil of ignorance) نامید. از سوی دیگر، فرض کنید دوطرف قرارداد فرضی همه واقیعت های خاص مربوط به مردم جامعه ای را که می خواهند برای ساختار پایه آن اصول عدالت برگزینند می داند. این واقیعت های خاص مواردی همچون نژاد، جنسیت، دین، ثروت و طبقه اجتماعی افراد جامعه را در بر می گیرد. فرض کنید افراد حاضر در وضعیت نخستین در عین حال که چنین اطلاعاتی را در اختیار دارند از هویت خود در جامعه مورد نظر بی خبرند. بیان دیگر، هیچ کس نمی داند وقتی در جامعه قرار بگیرد، چه توزیعی از واقیعت های پیش گفته نصیب او خواهد شد. این وضعیت را می توان پرده بی خبری نازک (thin veil of ignorance) نامید (Freeman, 2007: 157). رالز ادعا می کند که پرده بی خبری نازک نمی تواند بی طرفی کامل را در انتخاب اصول عدالت تأمین کند. این موضوع را می توان با مثال ساده ای توضیح داد. فرض کنید من پشت پرده بی خبری نازک قرار گرفته ام. در این حالت، می دانم که نژادها، ادیان، طبقات اجتماعی و استعداد های متفاوتی در جامعه وجود دارد، ولی در عین حال نمی دانم که من به عنوان یک فرد دارای چه سهمی از این منابع خواهم بود.

۱. هنگامی که موضوع عدالت را از ساختار پایه جامعه به مناسبات بین فردی تغییر دهیم، چه بسا چنین داده هایی به اصول عدالت مربوط شوند. برای مثال، به نظر می آید یک کارفرما محق است که اطلاعات مربوط به سطح آموزش و مهارت های یک کارمند بالقوه را در اختیار داشته باشد. مسئله این است که در کلان ترین سطح ممکن (اصول عدالت حاکم بر ساختار پایه جامعه) داده هایی از این دست به موضوع عدالت نامربوطند و بنابراین، باید پشت پرده بی خبری قرار بگیرند.





فرض کنید می‌دانم ۹۵ درصد افراد جامعه‌ای که می‌خواهم برای آن اصول عدالت برگزینم از نژاد سفید هستند. در این شرایط، اگر کمی خطر کنم، چه بسا برایم معقول باشد به سمت آن اصلی بروم که امکانات آموزشی برتر را در اختیار نژاد سفید قرار می‌دهد، زیرا تنها ۵ درصد احتمال دارد که من جزو نژاد سفید نباشم و در نتیجه از آن امکانات برتر محروم شوم. به نظر می‌آید هر قدر که کیفیت آموزش برتر (آموزشی که قرار است در اختیار نژاد سفید قرار بگیرد) با کیفیت آموزشی که قرار است در اختیار سایر نژادها قرار بگیرد، اختلاف بیشتری داشته باشد، پذیرش این ریسک و اصرار بر قانونی تبعیض آمیز به نفع سفیدپوستان برای من معقول‌تر خواهد بود، زیرا منافع مرا بیشتر تأمین می‌کند؛ به بیان دیگر، هر قدر مطلوبیت آموزش برایم بیشتر باشد، دسترسی به امکانات برتر را به گونه‌ای وزن‌دهی خواهم کرد که پذیرش ریسک مورد نظر و اصرار بر یک قانون تبعیض آمیز برایم معقول‌تر باشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد پرده بی‌خبری نازک در مواردی نمی‌تواند مانع توافق بر اصول تبعیض آمیز شود. وجود پرده بی‌خبری ضخیم در نظریه عدالت رالز این نظریه را از نظریه‌های هیوم، ادم اسمیت و آمارتیاسن متمایز می‌کند. مفهوم ناظر بی‌طرف (Impartial spectator) و نیز مفهوم ناظر خردمند (Judicious spectator) که هیوم و اسمیت می‌کوشند از طریق آنها دیدگاهی اخلاقی به وجود آورند که از طریق آن بتوان درباره مسائل اجتماعی تصمیم گرفت، وجود پرده بی‌خبری نازک را مفروض می‌گیرد. در مقابل رالز ادعا می‌کند که برای به وجود آوردن دیدگاهی اخلاقی و عینی به چیزی بیش از پرده بی‌خبری نازک نیاز است. به همین دلیل، او مفهوم پرده بی‌خبری ضخیم را وارد نظریه سیاسی خود درباره عدالت می‌کند (Freeman, 2007: 159).

با وجود این، پرده بی‌خبری ضخیم در نظریه رالز، با دلیل دیگری نیز پشتیبانی می‌شود و این دلیل تأثیری است که رالز از نظریه اخلاقی کانت گرفته است. رالز به پیروی از کانت انسان‌ها را به مثابه موجوداتی آزاد، برابر و معقول در نظر می‌گیرد و می‌خواهد نظریه عدالتی پدید آورد که بر چنین انسان‌هایی قابل اطلاق باشد. از آنجا که در پس پرده بی‌خبری ضخیم در وضعیت نخستین هیچ‌کس از واقعیت‌های خاص مربوط به خود و دیگر افراد جامعه مطلع نیست، دوطرف قرارداد فرضی از نظر داده‌های مربوط به

تصمیم‌گیری در وضعیت یکسانی قرار دارند؛ به بیان دیگر، آنها در این شرایط به‌عنوان موجوداتی آزاد و برابر در وضعی کاملاً متقارن به سر می‌برند. به این ترتیب، مفهوم پرده بی‌خبری ضخیم می‌تواند شرط‌های کانت را درباره آزادی و برابری افراد برآورده کند. در ادامه و به هنگام بحث درباره الزام آور بودن توافق فرضی نکته دیگری را در حمایت از مفهوم پرده بی‌خبری ضخیم و ترجیح آن بر پرده بی‌خبری نازک مطرح می‌کنیم.

پرده بی‌خبری ضخیم منشأ بروز انتقادهایی به نظریه عدالت رالز نیز بوده است. بر اساس یکی از این انتقادهای افرادی که در پس پرده بی‌خبری ضخیم قرار گرفته‌اند و هیچ نوع داده‌ای درباره خود و دیگر افراد جامعه در اختیار ندارند، از انتخاب هر اصلی ناتوان خواهند بود (Dworkin, 1975: 16-53). به‌ویژه اینکه رالز اصرار می‌کند که افراد در پس پرده بی‌خبری ضخیم حتی به تلقی‌های خود درباره مفهوم خیر و ارزش در زندگی نیز دسترسی ندارند. پرسش این است که اشخاص علی‌الاصول چگونه می‌توانند بدون دسترسی داشتن به ارزش‌های بنیادین خود انتخاب عقلانی کنند. در پاسخ به این انتقاد باید به این نکته توجه کرد که مفاهیم وضعیت نخستین و پرده بی‌خبری ضخیم نوعی آزمایش فکری به‌شمار می‌آیند و همچون بیشتر آزمایش‌های فکری شرایطی را ترسیم می‌کنند که اگر غیرممکن نباشند، دست کم ناواقع‌گرایانه‌اند. پرده بی‌خبری ضخیم بازنمایاننده دلائل و داده‌هایی است که برای انتخاب اصول عدالت درباره ساختار پایه جامعه - از سوی انسان‌های آزاد و برابر - دلائل و داده‌های مربوط به‌شمار می‌آیند. اینکه اتخاذ تصمیم در چنین شرایطی از نظر روان‌شناختی برای افراد ممکن باشد یا نه، به اعتبار استدلال رالز صدمه‌ای وارد نمی‌کند؛ درست همان‌طور که غیرممکن بودن یا نبودن دسترسی عاملان اقتصادی به همه گزینه‌های ممکن و در شرایط رقابت کامل، به اعتبار نظریه قیمت (price theory) خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

۲. آیا توافق فرضی به‌خودی‌خود الزام‌آور است؟

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد مفهوم وضعیت نخستین را می‌توان مهم‌ترین بخش راهبرد رالز برای توجیه اصول عدالت دانست. به همین ترتیب، می‌توان گفت که مفهوم





توافق فرضی مهم‌ترین إلمان سازنده مفهوم وضعیت نخستین است. یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که در مواجهه با مفهوم توافق فرضی مطرح می‌شود این است که آیا توافق فرضی به خودی خود الزام‌آور است یا نه؛ به عبارت دیگر، اگر فرض کنیم که من و شما در شرایط معینی بر انجام عمل خاصی توافق کرده‌ایم، آیا صرف وجود چنین توافق فرضی‌ای - بدون اینکه چنین توافقی به واقع روی داده باشد - ما را به انجام عمل مورد نظر ملزم خواهد کرد؟

پیش از پاسخ به این پرسش می‌توان پرسش دیگری را مطرح کرد و آن اینکه چرا وارد شدن در یک توافق واقعی (actual agreement) برای افرادی که در عمل بر انجام عمل معین یا اتخاذ تصمیم معینی توافق کرده‌اند، الزام‌آور است؟ الزام‌آور بودن توافق‌های واقعی بسیار شهودی به نظر می‌رسد و بیشتر فیلسوفان سیاسی نیز آن را پذیرفته‌اند. کاملاً پذیرفتنی می‌نماید که اگر من و شما در عمل توافق کردیم که من ماشین خود را به قیمت معینی به شما بفروشم، تحویل دادن ماشین به شما برای من الزامی خواهد بود و نیز برای شما پرداخت قیمت مورد توافق به من الزامی به‌شمار می‌آید. در تبیین اینکه چرا توافق عملی (واقعی) برای دوطرف توافق الزام‌آور است می‌توان گفت که توافق عملی برای انجام عمل مورد توافق دلیلی (reason) در اختیار دوطرف قرارداد می‌گذارد. از آنجا که دلایل دارای سرشت هنجارین (normative) هستند می‌توان گفت که اگر شخص دلیلی برای انجام عمل معینی داشته باشد، باید آن عمل را انجام دهد؛ به بیان دیگر، انجام آن عمل برای او الزامی خواهد بود. این تبیین برای توضیح الزام‌آور بودن توافق واقعی کافی به نظر می‌رسد، ولی چرا باید بپذیریم که توافق فرضی نیز به همین طریق الزام‌آور است. روشن است که چون در عمل توافقی روی نداده است، دوطرف توافق فرضی دلیلی برای عمل به موضوع توافق فرضی در اختیار ندارند و بنابراین، استناد به فراهم کردن دلیل نمی‌تواند الزام‌آور بودن توافق فرضی را توضیح دهد. بنابراین به نظر می‌آید دلیلی نداریم که بتوانیم بر اساس آن الزام‌آور بودن توافق فرضی را به خودی خود بپذیریم. از سوی دیگر، شاید بتوان استدلالی ارائه کرد به نفع اینکه توافق فرضی به خودی خود الزام‌آور نیست. این استدلال را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

استدلال شباهت

- (۱) اگر توافق فرضی به خودی خود الزام آور باشد، آن گاه عدم توافق (اختلاف نظر) فرضی نیز به خودی خود از میان برنده الزام خواهد بود.
- (۲) اختلاف نظر فرضی به خودی خود از میان برنده الزام نیست.
- نتیجه: توافق فرضی به خودی خود الزام آور نیست (رفع تالی).

شکل منطقی استدلال فوق معتبر است. بنابراین، برای درستی آن کافی است که مقدمات آن نیز صحیح باشند. اکنون برای درستی هر یک از مقدمات استدلال فوق دلایلی ارائه می کنیم.

به نظر می آید تنها با استناد به فرم مقدمه (۱) می توان آن را پذیرفت. مقدمه (۱) در واقع می گوید که اگر توافق فرضی به خودی خود الزام آور باشد، آن گاه عدم توافق فرضی نیز به خودی خود از میان برنده الزام خواهد بود. کاملاً شهودی به نظر می رسد که اگر توافق فراهم کننده الزام باشد، نقیض آن (یعنی عدم توافق) از میان برنده الزام خواهد بود (یعنی نقیض الزام را فراهم خواهد کرد).

برای دریافتن دلیل درستی مقدمه (۲) باید نگاه کوتاهی به معرفت شناسی اختلاف نظر بیفکنیم. با رعایت اختصار کامل می توان گفت بیشتر معرفت شناسان بر این باورند که اختلاف نظر واقعی الزام شخص برای باور به گزاره P یا انجام عمل A را از بین می برد؛ به بیان دیگر، اگر من به طور مستقل و با استناد به شواهد معین E برای باور به گزاره P یا انجام عمل A دلیلی داشته باشم، در داشتن آن باور یا انجام آن عمل موجه خواهم بود؛ یعنی با حفظ دیگر شرایط داشتن آن باور یا انجام آن عمل برای من الزامی پیش می آید (اگر بخوایم معقول رفتار کنم). حال اگر مطلع شوم شخص دیگری که از نظر قوای عقلی و استدلالی هم تراز من است، با استناد به همان شواهد E برای باور به گزاره P یا انجام عمل $\neg A$ دلیلی داشته است، آگاهی از این اختلاف نظر الزام مرا برای داشتن باور P یا انجام عمل A از بین خواهد برد؛ به همین ترتیب، این اختلاف نظر الزام را از شخص مقابل نیز خواهد گرفت.

همان گونه که اشاره شد بیشتر معرفت شناسان اختلاف نظر واقعی را از بین برنده الزام





می‌دانند (Elga, 2007& 2010; Christensen, 2007& 2010& 2011). به همین ترتیب، تقریباً همه معرفت‌شناسان می‌پذیرند که اختلاف نظر فرضی (ممکن) (possible disagreement) نمی‌تواند توجیه شخص را برای باور به گزاره P یا انجام عمل A از بین ببرد (Carey, 2011: 371-381; Barnett & Li, 2016: 2973-2987). بی‌ربط بودن اختلاف نظر فرضی (ممکن) به الزام کاملاً شهودی به نظر می‌رسد. فرض کنید من با داشتن شواهد E گزاره P را باور کرده‌ام. تا وقتی که کس دیگری واقعاً وجود نداشته باشد که با استناد به همان شواهد E بر سر باور به گزاره P با من اختلاف نظر داشته باشد، الزام من در باور به P آسیبی نخواهد دید. به یقین اینکه من فکر کنم ممکن بود کسی وجود داشته باشد که با استناد به همان شواهد بر سر باور به گزاره P با من اختلاف نظر داشته باشد (هرچند چنین کسی به واقع نباشد)، الزام مرا برای باور به P از بین نخواهد برد. همین حالا هر یک از باورهای موجه شما می‌تواند در برابر یک اختلاف نظر ممکن قرار بگیرد (می‌توانید فرض کنید ممکن بود کسی باشد که با استناد به همان شواهد بر سر گزاره مورد نظر با شما اختلاف نظر پیدا کند) و با این حال، روشن است که این اختلاف نظر ممکن (فرضی) هیچ آسیبی به توجیه فعلی شما در باور به گزاره‌های مورد نظر نخواهد زد. با پذیرفتن مقدمه‌های (۱) و (۲)، می‌توان نتیجه استدلال را که می‌گویید توافق فرضی به خودی خود الزام‌آور نیست، پذیرفت.

۳. انتقاد دُورکین به نقش توافق فرضی در نظریه رالز

با مفهوم توافق فرضی و الزام‌آور بودن آن از زاویه دیگری نیز نقد شده است. نخستین صورت‌بندی این انتقاد را می‌توان در نقد راندل دُورکین (Ronald Dworkin) بر نظریه وضعیت نخستین رالز و مفهوم توافق فرضی موجود در آن یافت (Dworkin, 1975). نکته اساسی نقد دورکین بر مفهوم وضعیت نخستین را می‌توان چنین خلاصه کرد: می‌دانیم که توافق عملی (واقعی) امری است که اخلاقی بودن و نیز مجاز بودن وضعیت‌های مشخصی را تغییر می‌دهد؛ برای مثال، روشن است که اگر من ثروت شما را برای پیشبرد اهداف خودم به کار بگیرم، هم مرتکب عملی غیراخلاقی شده‌ام و هم از نظر حقوقی

مجرم خواهم بود. اگر شما به دلیل این عمل از من شکایت کنید - و بتوانید ادعای خود را در دادگاه ثابت کنید - دادگاه من را مجرم خواهد دانست و به پرداخت غرامت محکوم خواهد کرد. در این شرایط اگر من بتوانم سندی به دادگاه ارائه کنم که ثابت کند تصرف من در اموال شما و به کار گرفتن آن اموال در جهت پیشبرد اهداف خودم بر توافقی عملی میان من و شما استوار بوده است، دادگاه نه تنها دیگر من را مجرم نخواهد دانست، بلکه حتی دیگر کسی نمی تواند مرا به انجام کار غیراخلاقی متهم کند؛ به بیان دیگر، وجود یک توافق واقعی غیراخلاقی بودن و مجرمانه بودن عمل مرا یکسره از میان برمی دارد.

دورکین این نکته را این گونه بیان می کند که توافق واقعی دارای نوعی قدرت هنجارین (normative force) است. قدرت هنجارین توافق متکی است به اینکه توافق در عمل روی داده است و دوطرف توافق را در عمل به انجام اموری که در محتوای توافق آورده اند ملزم کرده است. حال دورکین می گوید چگونه ممکن است توافقی که در عمل رخ نداده و دوطرف قرارداد را صرفاً در وضعیتی فرضی به انجام اموری مقید کرده است، می تواند چنین نیروی هنجارینی داشته باشد. فرض کنید من در مثال قبل به دادگاه بگویم که هر چند توافقی واقعی مبنی بر اختیار من در تصرف در اموال شما میان من و شما نبوده است، اگر من چنین موضوعی را با شما مطرح می کردم شما با انجام آن موافقت می کردید؛ به بیان دیگر، شرایطی فرضی وجود دارد که من و شما می توانستیم در آن شرایط به چنین توافقی دست یابیم. بی گمان در چنین شرایطی من نه تنها از نظر دادگاه همچنان مجرم شناخته خواهم شد، بلکه هر انسان معقولی نیز مرا مرتکب عملی غیراخلاقی خواهد دانست؛ یعنی توافق فرضی نه می تواند مجرمانه بودن وضعیت را تغییر دهد و نه غیراخلاقی بودن آن را. به این ترتیب، می توان گفت توافق فرضی فاقد هر نوع قدرت هنجارین است. بنابر قول مشهور دورکین «نباید پنداشت که توافق فرضی صورت رنگ پریده ای از توافق واقعی است، بلکه باید دانست که توافق فرضی علی الاصول توافق نیست» (ibid.: 18).

به نظر می آید استدلال شباهت و نقد دورکین ضربه های هولناکی به الزام آور بودن توافق فرضی وارد می کنند. آیا باید پذیرفت که این ضربه ها الزام آور بودن توافق فرضی





را یکسره ابطال می‌کنند؟ مدافعان توافق فرضی چنین باوری ندارند. به باور آنان هرچند نمی‌توان تفاوت‌های توافق واقعی و توافق فرضی را انکار کرد، یکسره بی‌اثر بودن توافق فرضی را نیز نمی‌توان پذیرفت. دلیل این امر وجود مثال‌های زیادی است که نشان می‌دهند توافق فرضی دارای نوعی قدرت هنجارین است؛ هرچند این مثال‌ها تفاوت‌هایی جزئی با هم دارند، وجه مشترک همه‌شان این است که شرایطی را ترسیم می‌کنند که در آنها مربوط و مؤثر بودن توافق فرضی کاملاً شهودی به نظر می‌رسد. در ادامه به سه مورد از این مثال‌ها اشاره می‌کنیم.

مثال اول: فرض کنید شما پزشک اورژانس هستید. شبی شخصی را که در اثر تصادف به شدت مجروح شده و کاملاً بیهوش است نزد شما می‌آورند. وضعیت این شخص چنان است که برای نجات زندگی‌اش باید چند واحد خون به او تزریق شود. همچنین فرض کنید مطابق اخلاق و قوانین پزشکی تزریق خون به بیمار امری است که مستلزم موافقت بیمار است؛ به بیان دیگر، اگر پزشکی بدون موافقت بیمار به او خون تزریق کند، مرتکب عملی مجرمانه و غیراخلاقی شده است. بیمار مورد نظر بیهوش است و هیچ‌کس نیز همراهش نیست. بی‌گمان در این شرایط توافق واقعی بین بیمار و پزشک مبنی بر تزریق خون نمی‌تواند انجام شود. حال فرض کنید به‌منظور نجات جان بیمار - بدون حصول توافق واقعی - به او مقداری خون تزریق می‌کنید و در پاسخ به این پرسش که انجام این عمل چگونه ممکن است اخلاقی و غیرمجرمانه باشد، به توافق فرضی استناد می‌کنید. می‌گویید هر انسان معقولی می‌پذیرد که اگر آن شب بیمار می‌توانست موافقت خود را اعلام کند چنین می‌کرد. در واقع شما می‌گویید توافقی فرضی میان شما و بیمار وجود دارد که بر اساس آن تزریق خون - بدون توافق واقعی - دیگر عملی غیراخلاقی و مجرمانه نخواهد بود. در اینجا استدلال شما برای همه ما کاملاً شهودی به نظر می‌آید. به نظر می‌رسد با شرایطی مواجه‌ایم که توافق فرضی نیز مانند توافق واقعی دارای قدرت هنجارین است.^۱

۱. این مثال در مباحث مربوط به الزام‌آور بودن توافق فرضی مثال بسیار رایجی است؛ برای نمونه نک: Waldron, Clayton, 2015: 100 و Thomson, 1990: 187 و 1987: 139.

مثال دوم: اگر بپذیریم که همه ما افرادی آزاد و برابر هستیم، چه عاملی می‌تواند اقتدار دولت را بر ما موجه و مشروع کند. بی‌گمان هیچ توافق عملی بین ما و دولت وجود ندارد که بر اساس آن ما پذیرفته باشیم که دولت می‌تواند اقتدارش را بر ما اعمال کند. در این حالت، می‌توان گفت اعمال اقتدار دولت بر ما مستلزم نقض آزادی ماست و به این دلیل، نامشروع است، زیرا نقض آزادی افراد بدون حصول توافق واقعی آنها امری نامشروع است. در اینجا نیز می‌توان اعمال اقتدار دولت را با استناد به توافقی فرضی موجه و مشروع دانست. می‌توان گفت هر انسان معقولی می‌پذیرد که اگر از ما می‌پرسیدند که در ازای دریافت حمایت‌ها و خدمات دولت با اعمال اقتدار آن بر خودمان موافقت می‌کردیم یا نه، همه با این اعمال اقتدار موافقت می‌کردیم. اینجا هم به نظر می‌آید استناد به توافق فرضی، اعمال اقتدار دولت بر افراد را - بدون حصول موافقت واقعی آنها - موجه و مشروع می‌کند (Estlund, 2008: 117-135).

۱۴۱



دفاع از الزام آور بودن توافق فرضی در نظریه عدالت رالز

مثال سوم: فرض کنید می‌خواهید از پلی عبور کنید. شما نمی‌دانید که پل ناستوار است و اگر بر آن قدم بگذارید، به احتمال زیاد فرو خواهد ریخت. نیز فرض کنید من هم که همانجا حضور دارم از این موضوع آگاهم، ولی نمی‌توانم خطر فرو ریختن پل را به شما گوشزد کنم؛ مثلاً به این دلیل که زبان همدیگر را نمی‌فهمیم و مترجم دیگری هم در میان نیست. در این شرایط، من به شکل فیزیکی مانع از قدم گذاشتن شما بر روی پل می‌شوم. چنین ممانعتی امری است که اگر متکی به توافق دوطرف نباشد، غیراخلاقی و غیرمجاز تلقی خواهد شد. بی‌گمان توافقی واقعی بین من و شما صورت نگرفته که بتواند چنین ممانعتی را مجاز کند. با این حال، شاید من بتوانم با استناد به توافقی فرضی بین خودم و شما نشان دهم که کارم غیراخلاقی نبوده است. من می‌توانم بگویم هر انسان معقولی می‌پذیرد که اگر شما از وضعیت پل آگاهی داشتید، می‌پذیرفتید که من می‌توانم مانع از عبورتان از روی آن بشوم. به نظر می‌آید همین توافق فرضی می‌تواند عمل مرا به عملی مجاز تبدیل کند (Enoch, 2017: 7).

در هر سه مثال پیش گفته با وضعیتی مواجه‌ایم که در آن یک توافق فرضی می‌تواند عملی را موجه و مجاز کند؛ عملی که در شرایط متعارف برای موجه شدن به توافقی واقعی نیاز دارد. این مثال‌ها - اگر دست کم با برخی از آنها موافق باشیم - نشان می‌دهند

که توافق فرضی دارای نوعی قدرت هنجارین است و در شرایطی می‌توانند همان کارکردهای توافق واقعی را داشته باشند. چگونه می‌توان چنین چیزی را پذیرفت؟ یا اینکه چگونه می‌توان قدرت هنجارین توافق فرضی را توضیح داد؟ همچنان که دیدیم ادعای استدلال شباهت این بود که توافق فرضی به خودی خود فاقد قدرت هنجارین است. به نظر می‌آید اگر با سه مثال قبل موافق باشیم، باید قدرت هنجارین توافق فرضی را به شکل معقولی توضیح بدهیم.

الف) دفاع از الزام‌آور بودن توافق فرضی

در ادامه می‌کوشیم برای الزام‌آور بودن توافق فرضی توضیحی ارائه کنیم. اگر سه مثال قبل را به عنوان نمونه‌هایی که در آنها توافق فرضی دارای قدرت هنجارین است بپذیریم، خواهیم دید که هر سه در این نکته مشترک‌اند که الزام‌آور بودن توافق فرضی در شرایطی پذیرفتنی است که انجام توافق واقعی ناممکن باشد یا به آسانی در دسترس نباشد. این امر را به عنوان پیش شرط پذیرفتن توافق‌های فرضی در نظر داشته باشیم. نیز توجه شود که پذیرفتن این پیش شرط با ادعای دورکین درباره توافق فرضی ناسازگار به نظر می‌رسد؛ چنان‌که اشاره شد دورکین می‌گوید که توافق فرضی را نباید یک نسخه رنگ‌پریده از توافق واقعی به‌شمار آورد، بلکه علی‌الاصول نباید آن را توافق دانست. وقتی می‌پذیریم که کاربرد توافق فرضی در غیاب توافق واقعی است، گویی این ایده را پذیرفته‌ایم که توافق فرضی نسخه کم‌رنگی از توافق واقعی است. فرض کنید برای انجام کار خاصی باید اصل کارت شناسایی خود را نشان بدهید؛ یعنی اجازه یافتن شما برای انجام آن کار مشروط به ارائه اصل کارت شناسایی است. در این شرایط، اگر ارائه اصل کارت شناسایی ناممکن باشد یا کارت شناسایی شما به هر دلیلی در دسترس نباشد، چه‌بسا بتوانید به جای اصل کارت شناسایی نسخه کپی آن را ارائه دهید و با استناد به آن اجازه انجام آن کار را دریافت کنید. پذیرفتن نسخه کپی به جای نسخه اصلی، در بردارنده این ایده است که نسخه کپی صورت کم‌رنگی از نسخه اصلی است و در غیاب نسخه اصلی می‌تواند برخی از کارکردهای آن را ایفا کند.



تأمل بر سه مثال پیش گفته نشان می‌دهد که در هر سه آنها - و به احتمال در همه مثال‌های دیگری که نشانگر الزام آور بودن توافق فرضی‌اند - دلالتی وجود دارد که توافق فرضی با استناد به آن دلایل پذیرفتنی به نظر می‌آید. در مثال بیمار و پزشک، پزشک می‌گوید که اگر بیمار می‌دانست که نجات زندگی‌اش بدون تزریق خون ممکن با آن موافقت می‌کرد. در مثال اقتدار دولت، پذیرفتنی به نظر می‌آید که هر انسان معقولی اگر بداند که بیرون بودن از حوزه اقتدار دولت - یعنی در وضع طبیعی بودن (state of nature) - چه خطرهایی است، اعمال اقتدار را از سوی یک دولت مشروع بر خود خواهد پذیرفت. در مثال پُل، من ادعا می‌کنم که اگر شما می‌دانستید که پل ناستوار است، یا مسیر خود را عوض می‌کردید یا می‌پذیرفتید که من مانع عبورتان از روی آن بشوم. توافق فرضی بین بیمار و پزشک با استناد به این دلیل پذیرفتنی به نظر می‌آید که نجات جان بیمار بدون تزریق خون به او غیرممکن بوده است. در مثال اقتدار دولت، استناد به توافق فرضی به این دلیل پذیرفتنی است که در وضع طبیعی بودن بسیار خطرناک است. در مثال پل، این دلیل بدین گونه می‌شود که پل ناستوار است و به احتمال فرو خواهد ریخت.

روشن است که در همه این موارد وجود دلایل معینی استناد به توافق فرضی را پذیرفتنی می‌کند. مهم‌ترین ویژگی یک دلیل آن است که دارای قدرت هنجارین باشد. داشتن قدرت هنجارین، شرط لازم دلیل بودن است؛ به گونه‌ای که اگر چیزی قدرت هنجارین نداشته باشد، دلیل به‌شمار نمی‌آید (Scanlon, 2001: ch. 1). اگر بپذیریم که در همه موارد استناد به توافق فرضی، دلالتی وجود دارند که توافق فرضی را قابل پذیرش می‌کنند و نیز بپذیریم که آن دلایل قدرت هنجارین دارند، می‌توان پذیرفت که قدرت هنجارین دلالت به توافق فرضی منتقل شود و به این ترتیب، توافق فرضی نیز قدرت هنجارین پیدا کند. قدرت هنجارین یافتن توافق فرضی به این معناست که استناد به توافق فرضی در برخی شرایط می‌تواند همان تأثیری را داشته باشد که استناد به توافق واقعی خواهد داشت. می‌توان این وضعیت را با مثالی بهتر توضیح داد. فرض کنید ثروت تقسیم‌ناپذیری وجود دارد و با این مسئله مواجهیم که آن را در اختیار چه کسی قرار بدهیم. در شرایط متعارف راه‌های زیادی برای تعیین اینکه چه کسی باید دریافت‌کننده ثروت معینی باشد





وجود دارد (مانند توزیع بر اساس برابری، شایستگی، بازدهی و ...). فرض کنید در شرایط فعلی هیچ کس نمی‌تواند درباره‌ی این ثروت تقسیم‌ناپذیر ادعای بیشتری نسبت به دیگران داشته باشد. اگر چنین باشد، دلیلی در دست داریم که به همه شانس مساوی برای به‌دست آوردن این ثروت بدهیم. داشتن این دلیل می‌تواند ما را به برگزاری یک مراسم قرعه‌کشی و تعیین دریافت‌کننده‌ی ثروت از طریق قرعه‌مقاعده کند؛ به بیان دیگر، ما دلیلی داریم که ثروت مورد نظر را در اختیار کسی بگذاریم که از طریق قرعه‌کشی مشخص می‌شود. همان‌گونه که اشاره شد در شرایط متعارف نمی‌توان پذیرفت که قرعه‌کشی بهترین راه مشخص کردن دریافت‌کننده‌ی کالا باشد. در واقع می‌توان گفت برای توزیع هیچ کالایی قرعه‌کشی به‌خودی‌خود شیوه‌ی موجهی نیست. چیزی که باعث می‌شود در این مورد خاص قرعه‌کشی شیوه‌ی مناسبی به‌شمار آید، آن است که ما دلیلی داریم که بر اساس آن باید به همه‌ی افراد شانس یکسانی برای دراختیارداشتن آن ثروت بدهیم. به‌واسطه‌ی همین دلیل است که قرعه‌کشی در این مورد شیوه‌ی توزیع مناسبی به‌شمار می‌آید (Clayton, 2015: 101). به طریق مشابه می‌توان گفت توافق فرضی به‌خودی‌خود الزام‌آور نیست، ولی در مواردی و به‌واسطه‌ی برخی دلایل مستقل می‌تواند الزام‌آور به‌شمار آید.

این توضیح درباره‌ی الزام‌آور بودن توافق فرضی می‌تواند روشن کند که چرا برخی از فیلسوفان سیاسی به توافق فرضی استناد کرده‌اند؛ چنان‌که پیش‌تر گذشت یکی از مهم‌ترین این فیلسوفان رالز است که با استفاده از مفهوم وضعیت نخستین و استناد به توافق فرضی اصول عدالت خود را استخراج می‌کند. هرچند رالز به‌صراحت به این نکته اشاره نمی‌کند که چرا مخاطبان او باید توافق فرضی را الزام‌آور بدانند، در موارد زیادی به‌هنگام توضیح چرایی منصفانه‌بودن شرایط وضعیت نخستین می‌گوید که مهم‌ترین ویژگی وضعیت نخستین آن است که اجازه نمی‌دهد افرادی که برای دستیابی و توافق بر اصول عدالت در حال مذاکره‌اند، بتوانند به قدرت چانه‌زنی و منافع خاص خود تکیه کنند؛^۱ به بیان دیگر،

۱. چنان‌که گفتیم رالز در موارد زیادی از نظریه‌ی عدالت به این نکته اشاره می‌کند که کارکرد اساسی و نیز دلیل اصلی منصفانه‌بودن وضعیت نخستین آن است که اجازه نمی‌دهد سهم هیچ کس از خواسته‌های اجتماعی بر اساس قدرت چانه‌زنی او تعیین شود؛ برای مثال نک: Rawls, 1999: 25, 120.

پرهیز از جانبدارانه بودن انتخاب در وضعیت نخستین می تواند دلیلی باشد که الزام آور بودن توافق فرضی را در آن وضعیت توضیح دهد.

اینجا می توانیم به تفکیک پیش گفته میان پرده بی خبری ضخیم و نازک بازگردیم و نکته ای را در حمایت از مفهوم پرده بی خبری ضخیم مطرح کنیم. چنان که دیدیم یک راه دفاع از الزام آور بودن توافق فرضی این است که بگوییم دلالتی در پس توافق فرضی مورد نظر وجود دارد؛ به گونه ای که استناد به آن دلائل می تواند توافق فرضی مزبور را الزام آور کند. می توان گفت که در این حالت، ویژگی الزام آور بودن از آن دلائل به توافق فرضی منتقل می شود. دلیلی که از نظر رالز موجب الزام آور بودن توافق فرضی می شود این است که سهم عادلانه افراد از خواسته های اجتماعی نباید بر اساس قدرت چانه زنی و منافع آنان تعیین شود. اکنون به روشنی می توان دید که تنها مفهوم پرده بی خبری ضخیم می تواند شرایط بی طرفانه کامل را در وضعیت نخستین ایجاد کند و بنابراین، تنها مفهوم پرده بی خبری ضخیم قادر خواهد بود چنان دلالتی ایجاد کند که بتوانند به نوبه خود الزام آور بودن توافق فرضی را توضیح دهند؛ یعنی اگر فرض کنیم که افراد در وضعیت نخستین در پس پرده بی خبری نازک قرار گرفته اند، آن گاه نمی توان پذیرفت که شرط پرهیز از جانبداری و بی طرفی کامل رعایت شده باشد و بنابراین، آن دلیلی که باید الزام آور بودن توافق فرضی را توضیح دهد دیگر در دسترس نخواهد بود. به این ترتیب، می توان گفت الزام آور بودن توافق فرضی صرفاً از طریق مفروض گرفتن مفهوم پرده بی خبری ضخیم میسر خواهد بود. این ملاحظه را می توان به عنوان دلیل بر ترجیح مفهوم پرده بی خبری ضخیم بر مفهوم پرده بی خبری نازک در نظر گرفت.

۴. پاسخ به انتقاد دیگری بر الزام آور بودن توافق فرضی

همان طور که دیدیم یکی از راه های نجات توافق فرضی و توضیح الزام آور بودن آن استناد به دلالتی بود که در پس توافق فرضی وجود دارند. به نظر می آید با استفاده از همین دلائل می توان استدلال دیگری علیه الزام آور بودن توافق فرضی صورت بندی کرد. بار دیگر مثال پزشک و بیمار را در نظر بگیرید. گفتیم که در آن مثال دلالتی شبیه به اینکه خواسته بیمار





این است که زنده بماند، زندگی برای او ارزش مند است و زنده ماندن او بدون تزریق خون امکان پذیر نخواهد بود، ما را قانع می کرد که بیمار در توافقی فرضی با پزشک به تزریق خون رضایت می دهد. اکنون می توان پرسید آیا صرف استناد به همین دلایل کافی نیست تا عمل تزریق خون به بیمار را برای پزشک مُجاز کند. به نظر می رسد وظیفه هنجارین اصلی را همین دلایل انجام می دهند و نقش هنجارین دیگری باقی نمی ماند که توافق فرضی بتواند آن را به عهده بگیرد؛ به بیان دیگر، پزشک کافی است به این دلایل استناد کند که بیمار می خواهد زنده بماند و زنده ماندن او بدون تزریق خون ممکن نیست. صرف استناد به این دلایل عمل تزریق خون را مُجاز خواهد کرد بدون اینکه لازم باشد فکر کنیم که بیمار در توافقی فرضی تزریق خون را پذیرفته باشد. در این تصویر، توافق فرضی دیگر آن چیزی نیست که تزریق خون را مُجاز می کند، بلکه در واقع محصول فرعی آن چیزی است که آن عمل را مُجاز کرده است؛ یعنی دلایل یادشده علت اصلی اند و توافق فرضی محصول فرعی آن دلایل است. در مورد مثال اعمال اقتدار دولت نیز اگر بپذیریم که فرد دلالتی داشته است که با استناد به آنها در یک توافق فرضی اعمال اقتدار دولت بر خودش را بپذیرد، می توان گفت صرفاً همان دلایل کافی اند تا اعمال اقتدار دولت بر فرد مُجاز و مشروع باشد.^۱ در اینجا نیز توافق فرضی هیچ نقش هنجارینی بر عهده ندارد. بنابراین، باید بگوییم توافق فرضی علتِ مشروع سازی اقتدار دولت بر فرد نیست، بلکه توافق فرضی خود محصول جانبی علتِ دیگری است که اعمال اقتدار دولت بر فرد

۱. در نظریه های سیاسی متفاوت درباره دولت - دست کم در نظریه هایی که دولت و اقتدار آن امری مطلوب یا اجتناب ناپذیر تلقی می شود - چه بسا افراد دلالت متفاوتی برای پذیرش اقتدار دولت داشته باشند. در بیشتر سنت های قراردادگرایانه، مهم ترین دلیل افراد برای پذیرش اقتدار دولت این است که آنها زندگی در شرایط وضع طبیعی را نامطلوب و خطرناک می دانند یا معقولند که آن را چنین بدانند. در برخی دیگر از نظریه ها، دولت شرط لازم تحقق نظم اجتماعی و همکاری مؤثر افراد با یکدیگر و در پی آن تحقق دیگر خواسته های اجتماعی مانند رفاه، پیشرفت، آموزش و ... است. هر یک از این دلایل و نیز دلایل متنوع دیگری می توانند برای پذیرش اقتدار دولت مورد استناد افراد قرار بگیرند. به همین شیوه می توان گفت افرادی که نظریه های آنارشستی درباره دولت را می پذیرند یا دولت را امری شر و نالازم به شمار می آورند، دلیلی ندارند که اقتدار دولت بر خویش را بپذیرند. به این ترتیب، می توان گفت که چنین افرادی در هیچ توافق فرضی ای نیز بر اعمال اقتدار دولت بر خویش موافقت نخواهند کرد.

را موجه کرده است. این علت اخیر در واقع همان دلائلی است که فرد با استناد به آنها پذیرش اقتدار دولت را معقول می‌یابد.

می‌توان ایده فوق را به شکل استدلال دقیقی صورت‌بندی کرد.^۱ فرض کنید نتیجه توافق فرضی را نتیجه هنجارین (normative upshot) بنامیم. برای نمونه، در مثال پزشک و بیمار نتیجه هنجارین مجاز بودن تزریق خون است و در مثال دولت نتیجه هنجارین عبارت است از مشروع بودن اعمال اقتدار دولت بر فرد. همچنین فرض کنید دلائلی را که در پس توافق فرضی قرار دارند و این امر را معقول می‌کنند که بپذیریم شخص با استناد به آنها در توافق فرضی بر نتایج هنجارین توافق خواهد کرد، دلائل بنیادین (underlying reasons) بنامیم. اکنون با استفاده از این مفاهیم می‌توان استدلال تراگذری (Transitivity Argument) به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

۱. نتیجه هنجارین به واسطه توافق فرضی محقق می‌شود؛

۲. توافق فرضی به واسطه دلائل بنیادین انجام می‌شود؛

۳. رابطه «به واسطه» رابطه‌ای تراگذرنده (transitive) است؛

۴. بنابراین، نتیجه هنجارین به واسطه دلائل بنیادین محقق می‌شود.

نتیجه: بنابراین، توافق فرضی نقشی در محقق کردن نتیجه هنجارین ندارد.

استدلال فوق استدلال جالبی است که بررسی دقیق و همه‌جانبه آن فرصت بیشتری می‌طلبد. در اینجا صرفاً به یک نکته درباره این استدلال اشاره می‌کنیم. به این منظور باید دو نقش متفاوت استدلال‌های مبتنی بر توافق فرضی را - در مقام ارائه‌کننده دلیل - از یکدیگر تفکیک کنیم. این نقش‌ها را می‌توان نقش‌های تقویمی (constititional) و معرفتی (epistemic) نامید. می‌توان گفت یک وضعیت مشخص مانند وضعیت الف در مقام ارائه‌دهنده دلیل نقش تقویمی برای فرد دارد؛ تنها اگر بودن در وضعیت الف مقوم دلیل (برای انجام عملی خاص) برای آن فرد باشد؛ برای مثال می‌توان گفت بودن در وضعیت تشنگی - با حفظ دیگر شرایط - مقوم دلیلی برای نوشیدن آب است یا بودن در

۱. برای صورت‌بندی دقیق این استدلال نک: Enoch, 2017: 10, 11. توجه کنید که ایده اصلی این انتقاد در نوشته‌های مربوط به توافق فرضی سابقه دارد؛ از جمله نک: Hill, 2001.





وضعیت خستگی - با حفظ دیگر شرایط - مقوم دلیلی برای استراحت کردن است. این شرایط از آن جهت تقویمی خوانده می‌شوند که بودن در آنها ملاحظاتی را به نفع انجام عملی خاص پدید می‌آورد یا به بیان دیگر، برای انجام آن عمل خاص دلیل فراهم می‌کند. از سوی دیگر، به نظر می‌آید باید بین بودن در یک وضعیت خاص و تشخیص بودن در یک وضعیت خاص تمایز گذاشت. فرد می‌تواند در وضعیت خاص الف باشد بدون اینکه بداند در چنین وضعیتی است. می‌توان گفت بودن در وضعیت خاص الف - به عنوان وضعیتی که مقوم دلیل است - شفاف (transparent) نیست یعنی فرد ممکن است در وضعیت خاص الف باشد، یا در وضعیتی باشد که بودن در آن وضعیت برای او در واقع دلیلی (برای انجام عملی خاص) ایجاد می‌کند، بدون اینکه بداند در چنین وضعیتی است؛ برای مثال، ممکن است کسی در واقع در وضعیت خستگی جسمی یا ذهنی قرار داشته باشد، ولی به دلائلی - از جمله هیجان یا اضطراب - نتواند تشخیص دهد که خسته است. در این حالت، در واقع دلیل برای استراحت کردن فرد وجود دارد؛ بدون اینکه فرد آن دلیل را بداند. در این حالت، وضعیت خاص دیگری مانند وضعیت ب ممکن است برای فرد نقش معرفتی ایفا کند؛ به این معنا که او را متوجه سازد که در وضعیت الف قرار گرفته است. در مثال قبل چه بسا خود فرد یا اطرافیانش با توجه به رفتار عصبی یا بی‌دقتی‌های رفتاری یا گفتاری فرد تشخیص دهند که فرد در حالت خستگی قرار دارد. در این حالت، می‌توان گفت بروز رفتار عصبی یا بی‌دقتی‌های رفتاری یا گفتاری برای فرد نقش معرفتی ایفا می‌کنند؛ بدین معنا که او را متوجه می‌سازند که در وضعیت خستگی قرار دارد و بنابراین، دلیل برای استراحت کردن در اختیار دارد.^{۲۱}

۱. تمایز بین موقعیت تقویمی و موقعیت معرفتی را به احتمال می‌توان با استفاده از تفکیک توجه گزاره‌ای و توجه باوری در معرفت‌شناسی توضیح داد.

۲. پذیرفتنی است که چه بسا وضعیت خاصی مانند وضعیت الف شفاف باشد؛ به این معنا که صرف بودن در آن وضعیت فرد را متوجه کند که در آن وضعیت قرار گرفته است؛ از جمله برخی از وضعیت‌های فراهم‌کننده دلیل می‌توانند شفاف باشند. نکته‌ای در اینجا بر آن تأکید دارم آن است که این دو حالت علی‌الاصول از هم جداشدنی‌اند.

حال با توجه به این تفکیک می‌گوییم همه چیزی که استدلال تراگذری نشان می‌دهد - اگر درستی استدلال را بپذیریم - این است که بودن در وضعیت توافق فرضی نقش تقویمی در ایجاد دلیل برای فرد ندارد، زیرا همه نقش تقویمی را دلائلی که در پس توافق فرضی قرار گرفته‌اند ایفا می‌کنند. اگر درستی این حرف را بپذیریم، هنوز می‌توان گفت توافق فرضی دارای نقش معرفتی نسبت به دلائل فرد است. این گفته بدین معناست که چه‌بسا مواردی باشند که فرد صرفاً با تصور وضعیت توافق فرضی بتواند بفهمد که برای انجام عمل خاصی دلیل دارد یا نه. اگر چنین باشد می‌توان ادعا کرد که توافق فرضی حتی اگر ایجاد کننده دلیل نباشد، دست کم نقش تبیینی در توضیح رفتار فرد خواهد داشت؛ به بیان دیگر، تصور اینکه شخص در توافق فرضی با انجام عمل خاصی موافقت خواهد کرد یا نه نشان این است که آن فرد برای انجام آن عمل خاص به اندازه کافی دلیل در اختیار داشته است یا نه. همچنین در شرایطی که دلائل فرد برای انجام عمل معینی مختلف و متعارض باشند، نتیجه توافق فرضی می‌تواند روشن کند که فرد چگونه دلائل مختلف و متعارض خود را وزن‌دهی کرده است. به این ترتیب، می‌توان ادعا کرد که توافق فرضی در ملاحظات مربوط به داشتن دلیل برای موجه کردن عملی خاص بی‌تأثیر نیست.

نتیجه‌گیری

از مطالب پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت که توافق فرضی مهم‌ترین بخش مفهوم وضعیت نخستین در فلسفه سیاسی رالز را تشکیل می‌دهد. از آنجا که الزام آور بودن توافق فرضی - برخلاف توافق واقعی - موضوعی مناقشه‌برانگیز است، موفقیت پروژه رالز به این بازمی‌گردد که بتوان توضیحی برای الزام آور بودن توافق فرضی ارائه کرد. از آنچه در این مقاله گذشت می‌توان نتیجه گرفت که به‌رغم انتقادهایی که به الزام آور بودن توافق فرضی وارد شده است، می‌توان از الزام آور بودن آن - دست کم در مفهومی حداقلی - دفاع کرد.



کتابنامه

1. Ashford, E. and Mulgan, T. (2012), "Contractualism," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
2. Barnett, Z. & Li, H. (2016), "Conciliationism and merely possible disagreement," *Synthese*, No. 193.
3. Brownlee, K. and Stemplowska, Z. (2017), "Thought Experiments," In: *Methods in Analytical Political Theory* (ed.), Adrian Blau: Cambridge University Press.
4. Carey, B. (2011), "Possible disagreements and defeat," *Philos Stud*, 155.
5. Christensen, David (2007), "Epistemology of Disagreement: The Good News," *Philosophical Review*, No.116 (2).
6. Christensen, D. (2010), "Higher-Order Evidence," *Philosophical & Phenomenological Research*, No. 81(1).
7. Christensen, D. (2011), "Disagreement, Question-Begging and Epistemic Self-Criticism," *Philosophers' Imprint*, No. 11(6).
8. Clayton, M. (2015), "Rawls and Dworkin on hypothetical reasoning," In: *The Original Position* (ed.), Timothy Hinton: Cambridge University Press.
9. Cohen, G. A. (2009), *Why Not Socialism?* Princeton, NJ: Princeton University Press.
10. Dworkin, R. (1975), "The Original Position," In: *Reading Rawls* (ed.) Norman Daniels, New York: Basic Books.
11. Elga, A. (2010), "How to disagree about how to disagree," In: *Disagreement* (eds.) Ted Warfield and Richard Feldman, Oxford University Press.
12. _____ (2007), "Reflection and Disagreement," *Nous*, No. 41(3).
13. Enoch, D. (2017), "Hypothetical Consent and the Value(s) of Autonomy," *Ethics*. No.128.
14. Estlund, D. (2008), *Democratic Authority: A Philosophical Framework*, Princeton, NJ: Princeton University Press.



۱۵۰
صدر نظر

سال بیست و دوم، شماره ۸۸، زمستان ۱۳۹۶

15. Foot, P.(2002), "The problem of abortion and the doctrine of double effect,"
In: *Virtues and Vices and Other Essays in Moral Philosophy*. Oxford: Clarendon Press.
16. Freeman, S. (2007), *Rawls*, Routledge.
17. Hill, T. (2001), "Hypothetical Consent in Kantian Constructivism," *Social Philosophy and Policy* , No.18.
18. Nozick, R. (1974), *Anarchy, State, and Utopia*. Oxford: Blackwell.
19. Rawls, J. (1999), *A Theory of Justice*, Cambridge: Harvard University Press
20. Scanlon, T. M. (2001), *What We Owe to Each Other*, Harvard University Press.
21. Thomson, J. (1985), "The trolley problem," *Yale Law Journal*, No. 94.
22. _____ (1990), *The Realm of Rights*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
23. Waldron, J. (1987), "Theoretical Foundations of Liberalism," *Philosophical Quarterly*, No. 37.

